

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین – ۲۱ دسمبر ۲۰۱۰

## افغانستان – کشور بی دروازه و در و "مورچه خانه" ناتو

رویدادهای کشور عزیز و بجان برابریم "افغانستان" از نگاههای مختلف، در خور تأمل و تذکر (۱) است. من یکی از این نکات در خور تأمل و تذکر را بیرون آورده و عرایضم را اندران باب تقدیم میکنم.  
من میگویم که "کشور اشغالی" در واقع "سرای هزار در" است. یعنی چه؟ "سرای هزار در" است بدین معنی که دروازه هایش شب و روز بروی "مهمانان ناخوانده" که در واقع "مهمانان صاحبخانه" (۲) اند، چار پلکه باز است!!!!  
یک وقتی مردی عارف و شوریده در گلزمین "شیراز" پیدا شد، بنام خواجه شمس الدین محمد که حافظ قرآن بود و به "حافظ" شهرت یافت. این مرد مجذوب در خود و فرورفته در جهان، سخنان عجیب و غریب دارد. از جمله گپهایی دارد، که بعد از گذشت هفت صد سال هم از اعتبار خود نکاسته است. مثلاً این بیت:

ازین رباط دو در چون ضرورت است رحیل  
رواق و طاق معیشت، چه سربلند و چه پست!

### تفسیر:

ازین دنیائی که به "رباط دو دروازه ئی" شباهت دارد، که از یکی می آنیم و از دیگری باید برویم – یعنی که "آمدن" ما بدانجا محکوم به "رفتن" است – دیگر چرا غم تنگی و فراخی معیشت را بخوریم؟؟؟؟  
اگر حضرت حافظ سر از خاک بالا کند و ببیند، که افغانستان، نه تنها "رباط دو در" نیست، بلکه "رباط هزار در" گشته است و دروازه هایش پیوسته به روی مهمانان "خود خوانده" باز است، حتماً بیت خود را به شکلی دیگر فارمولبندی میکند.

و شاعری دگر فرمود:

ز بس که لشکر غم از دلم کنند عبور  
عبور و آمد و شد (۳)، گشته دل چو خانه مور

شاعر از کثرت غم شکوه سر داده و دل خود را که از دست غم سوراخ سوراخ گشته است، به "خانه مور" و یا خود "مورچه خانه" تشبیه میکند.

وقتی آمد و رفت سران و زمامداران ممالک اشغالگر را در افغانستان می بینم، می بینم که "افغانستان" تاج سر ما در واقع "مورچه خانه" گشته است؛ "مورچه خانه ناتو". هر روز بنگری، یکی از کته سران ممالک ناتو کله کشک میکند و آن هم به بهانه سرکشی (۴) از سپاهیان و قطعات عسکری خود!!!!

- پیش پریروز خانم انگیلا مرکل، صدراعظم المان سری به قندوز و مزار شریف زد و خود را در جمع عساکر اردوی المان نشان داد. حامد کرزی نیز بخدمتش به مزار شتافت و از حسابها و کتابها، حساب داد.

- چند روز پیش از او، وزیر دفاع المان "کرل تنودور فن گوتنبرگ" با مادر اولادهای خود عازم افغانستان شد و بعد خانم وزیر در جمع عساکر مردینه و زنینه المانی، عکسها گرفت و خود را گویا در بوجوه ورود عید کرسمس همنوای سپاهیان المان ساخت. احزاب اپوزیسیون المان که در خمیر موی می پالند، قاه قاه خندیدند و سفر "فن گوتنبرگ" و عباداری او را محکوم کرده، بر آن تاپه "تبلیغات بی نمک" زدند.

- هفته پیشتر از آن بارک اوباما در پایگاه هوایی امریکا در بگرام پیاده شد و بعد از سپری نمودن چند ساعت معهود و به بهانه خرابی هوا، از سفر به کابل و ملاقات با حاجب حامد کرزی، طفره رفت.

- همین قسم احمد و محمود و کلبی و مقصود، هر شب و هر روز و هر وقت و ناوقت عازم افغانستان میشوند و از "مستعمره" خود باصطلاح شیرین کابلی "خبرگیری" (۵) میکنند.

خواننده ارجمند فکر نکند، که اینان از "دربان ارگ شاهی ثم جمهوری" یعنی از "حامد کرزی" اجازه ورود و ویژه دخول میطلبند. نه خیر؛ ایشان نه به اجازه نامه و مجوزی ضرورت دارند و نه به ویژه و باصطلاح ایرانیان "روادید"ی. ایشان وطن ما را خانه آبائی و اجدادی و "خانه پدر پدر" خود دانسته و بدون پرسان و جویان، وارد آن میگردند. بهانه های "دال ماش" هم تیار و آماده است!!!!

اگر کسی با مد نظر گرفتن این حال و احوال، باز هم در "مستعمره بودن" افغانستان شک کند، یا باید او را "شکاک" نامید و یا کسی که عینک خود را "سرچپه" پوشیده است!!!!

و اگر از طنز و هزل و مزاح و مزاق بگذشته و جدی گردیم، میفهمیم که :

## کشور مستعمره، در و دروازه ندارد و به روی اشغالگران

### چارپلاق باز است!!!!

#### توضیحات:

۱ - "تذکر" (مصدر باب "تفعل") دو معنی دارد، یکی "ذکر کردن" یا "یادآوری کردن" و دیگر "درس و عبرت گرفتن". در قرآن کریم "افلا تتذکرون" که از مصدر "تذکر" برخاسته است، در همین معنی بکار رفته. "افلا تتذکرون" یعنی "پس چرا درس و عبرت نمیگیرید؟؟؟". در متن بالا هم "تذکر" در مفهوم دومی آن بکار رفته است.

۲ - "مهمان صاحبخانه" ترکیب ادبی و شاعرانه از "مهمانیت"، که خود حکم صاحب خانه را بخود گرفته باشد!!!! درست معکوس فرموده آن شاعر که:

نیک دانستم که صاحبخانه، مهمان بوده است!!!

در چنین خانه ای "مهمان" حکم "صاحب خانه" و "صاحب خانه" حکم "مهمان" را بخود میگیرند. خوب توجه کنید، که درین دنیای مقلوب و سرچپه، همه چیز قلب ماهیت میدهد. حتی مهمان سر شانه صاحب خانه سوار میشود و بر وی حکم میچلاند. دقیقاً برعکس آن مثل معروف کابلی که گوید :

"مهمان سگ صاحبخانه است!!!!".

زمانه ای شده، که مهار "صاحبخانه" در دست "مهمان" است. در همینجا قصه دوستی به یادم آمد که میگفت: وقتی آن زن معزز و معمر در خانه یکی از نزدیکان خود به مهمانی میرفت، بر سبیل آمد گپ میگفت: «فلانی جان میفامم که به دلت بس نمی آئی و باز قابلی هم درست میکنی و آشک هم پخته میکنی و سرشته دوپپازه را هم میگیری و یگان روز کله پلو و نارنج پلو و شله غوربندی و کچری قروت و سبزی چلو و قیماق چای و .... هم درست میکنی!!!!!!»

این خانم بزرگوار که در خانه عزیزی به مهمانی آمده بود، غیر مستقیم برایش هدایت میداد، که هم قابلی بپزد، هم آشک و هم دوپپازه و هم کله پلو و شله غوربندی و کچری قروت و سبزی چلو و قیماق چای و چی و چی!!!!

و کاش "گردن کلفتان ناتو" ظرافت و آداب دیپلماتیک آن زن معزز کابلی را میداشتند، که تمنای خود را به ایماء و اشارت بیان نمایند. نخیر؛ اینان با هزار چشم سفیدی و دیده درائی، به افغانستان رفت و آمد میکنند، بدون اینکه از صاحب خانه، لااقل بر سیل تعارفات موجوده بین المللی، کسب اجازت فرمایند!!!!!!

۳ - بیت «ز بس که لشکر غم از دلم کنند عبور عبور و آمد و شد، گشته دل چو خانه مور!!!» را یک بار دیگر از نظر میگذرانیم و این بار آن را از نگاه دستور زبان اندک تحلیل میکنیم:

در مصراع دوم "حرف اضافه مختفی" نهفته است، چون در اصل خود باید بدین معنی باشد که «از دست" یا "بخاطر" و یا "به نسب"، ... اینقدر عبور و آمد و شد، دلم مثل "خانه مور" یا "مورچه خانه" گشته است.» اخیراً دوستی بس گرانقدر کتاب مستطابی را برایم هدیه کرد، که "حروف اضافه و ربط" نام دارد. مؤلف کتاب، داکتر خلیل خطیب رهبر است، که بعد از سی سال مطالعه دستور زبان و آثار گرانمقدار ادبیات دری و فارسی، این کتاب را تدوین کرده است. با آنکه مؤلف سعی بلیغ کرده و انواع حروف ربط و اضافه را از خلال سخنان قدمای جلیل القدر ما بیرون آورده است، مگر وقتی که امروز بیت بالا را مینوشتم، بیادم رسید که:

یا للعجب که جای حروف اضافه ای درین کتاب خالیست، که من آنها را "حروف اضافه مختفی" یا "حروف اضافه پنهان" نامگذاری میکنم. من هنوز تمام کتاب را مرور نکرده ام، مگر با مد نظر گرفتن چوکات کلی کتاب، قویاً حدس میزنم، که مؤلف بر این نکته عنایت نداشته است. کاش این سخن بگوش مؤلف ارجمند کتاب - آقای داکتر خلیل خطیب رهبر - برسد، تا آن را جدی گرفته و مثالهای فراوانش را که به یقین صدها و هزاران در ادبیات ما موجود است، ضمن "فصل تازه" ای، در چاپهای بعدی کتاب خود بگنجاند!!!!

۴ - "سرکشی" اصطلاح عامیانه کابلی و در معنای "از احوال کسی خیر گرفتن" است. این اصطلاح نباید با آن "سرکشی" که اسم مصدر و منسوب به صفت "سرکش" (یاغی) میباشد، مغالطه گردد.

۵ - "خبر گرفتن" مصدریست ترکیبی و کاملاً مأنوس. ازین مصدر ترکیباتی درست کرده اند، مثلاً "خبر گیری" که منسوب است به "خبرگیر" و "خبر گیر" خود مخفف "خبر گیرنده" است، که صفت فاعلی ازین مصدر است. و آنکه بسیار از حال و احوال دیگران خبر گیرد، "خبر گیرا" نامیده میشود. زبان عامیانه کابلی اصطلاح "خبر گیرا" را بسیار استعمال میکند، که نیز صفت فاعلی بوده و در هیئت "صیغه مبالغه" استعمال میگردد. و اگر "ی" مصدری را در آخر "خبر گیرا" بچسبانیم، اسم مصدر "خبرگیری" از آن بدست می آید.

با تأسف که زبان ادبی دری، خود را از داشتن ترکیبات ناب زبان عوام، مثلاً همین "خبرگیرا" و "خبرگیری" محروم کرده است!!!!!!